

حوض سحر

مرد با قصد وضو تا زد به صورت آب را
شست از چشم خمار آلوده ی خود خواب را

جانماز و تربت و تسبیح و قرآن و عبا
در مسیر معنویت داشت این اسباب را

نیمه ی شب بود و در اوج فراموشی خویش
دانه دانه یاد می آورد او اصحاب را

لابلای گریه هم گاهی تبسم می نمود
می زند دیوانگی گاهی بهم آداب را

" أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدٌ " أَشْهَدُ أَنْ عَلِيٌّ "
همنوا می کرد با نجوای خود محراب را

دید وقتی خویش را در تور صیاد سحر
همچو ماهی وا نمی کرد از لبش قلاب را

غرق شد در آبشار نور سی شب تا که دید
محو در حوض حیاط سینه اش مهتاب را

در نماز شب که زانویش رمق در تن نداشت
یاد آورد او نماز خواهر ارباب را

در سلام آخرش با یاد تعجیل ظهور
شستشو می کرد با اشگ سحر سرداب را

اسماعیل سکاک _ قزوین

اصل نماز

عمری تمام قصه ی ما سوز و ساز بود
ابلیس در مقابل ما یکه تاز بود

هر جا امید بست دلم نا امید شد
تنها کلید دست خدا چاره ساز بود

ما را همیشه سمت قرار تو می کشید
پرچم بروی ماذنه در اهتزاز بود

افتادگی به خاک درت سر بلندی است
اینجا کمال بنده فرود و فراز بود

نام رسول و نام علی زینت اذان
نام شریف فاطمه اصل نماز بود

در بین ذکر های فراوان مستحب
تسبیح ناب فاطمه اش امتیاز بود

از مصحف شریف تو یاری گرفته ایم
تاکید آیه های تو صبر و نماز بود &

با هیچ بنده درد دل خود نگفته ایم
ما را به وقت سجده فقط با تو راز بود

عمری اگر چه صحبت بیگانه کرده ایم
ای کاش لب به گفتن ذکر تو باز بود

& استعینوا بالصبر و الصلاه
(سوره بقره آیه ۱۵۳)
اسماعیل سکاک_ قزوین

تلفن همراه ۰۹۱۲۸۸۱۶۲۴۹

برای حضرت امام و آخرین نماز او

"شان نزول باران"

فرشتگان به خشوع ات سلام می کردند
به ارتفاع رکوع ات سلام می کردند

تمام شب زدگانی که منتظر بودند
به لحظه های طلوع ات سلام می کردند

تو می رسیدی و پایان تیرگی می شد
و لاله ها به شروع ات سلام می کردند

تو از چه سیر شدی؟ اینکه سفره ها حتی
به تشنگی و به جوع ات سلام می کردند

و چشم های تو شان نزول باران بود
که کوهها به خضوع ات سلام می کردند

و تو تبلوری از آیه ی "اولو الامر" ی
که اصل ها به فروع ات سلام می کردند

نماز آخر خود با اشاره تا خواندی
فرشتگان به خشوع ات سلام می کردند

اسماعیل سکاک_قزوین

همراه ۰۹۱۲۸۸۱۶۲۴۹

باز هم لحظه ی سحر آمد
ماجرای خوش سفر آمد
سفری با صفا و روحانی
سوی آن بارگاه ربانی
یک نفر با " اذان " صدایم کرد
سو ی هفت آسمان صدایم کرد
باز فصل " طهارت " است و دعا
لحظه ی استجاب است و دعا
دوستی جزعی از صفات من است
و " ولایت " مقدمات من است
اولین گام از هوس رستن
تا همیشه به دوست پیوستن
بعد از آن شستشوی تن باشد
دوری از هر چه اهرمن باشد
در " وضو " آب میشوم کم کم
غرق مهتاب می شوم کم کم
با لباس قدیمی و ساده
می نشینم بروی سجاده
تا مرا رخصت حضور دهد
بر دلم تا همیشه نور دهد
روی سجاده اشگ زیباتر
با دل ساده اشگ زیباتر
رو به درگاه آشنا کردم
پشت بر هر جز خدا کردم
نام " الله " بر لبم گل کرد
چارده ماه بر شیم گل کرد
ماه من از محاق آمده است
فرصت اشتیاق آمده است
تا نیاز من است نازی هست
مهر و تسبیح و جانمازی هست
آی ای روح استجابت من
بهترین قبله ی عبادت من
زیر باران اشک نازم کن
از همه خلق بی نیازم کن
دل و جان پاک می شود با تو
عشق ادراک می شود با تو

سرنوشت مرا رقم زده ای
در حیاط دلم قدم زده ای
تو به من فرصت سخن دادی
و به هر عضو یک دهن دادی
من کجا و زبان شکر کجا ؟
من کجا و توان شکر کجا ؟
با من روسیاه صحبت کن
با همین پر گناه صحبت کن
تا دلم مست گفتگو گردد
زخمهای دلم رفو گردد
در نماز قیام عاشورا است
مقتدایم امام عاشورا است
لابلای صفوف پیدایم
در میان خسوف پیدایم
دستها تا به گوش می آید
از ملایک خروش می آید
دل به تکبیر می خورد پیوند
سر به شمشیر می خورد پیوند
بر لبم ذکر یا صمد گل کرد
" قل هو الله " با " احد " گل کرد
ذکر ایاک نعبد است مرا
باز فصل " تشهد " است مرا
رازق روزی عمیم منی
بهترین راه مستقیم منی
ناگهان بوی عطر می آید
لحظه ی " شفع " و " وتر " می آید
رد پای نماز نافله ام
می رساند مرا به قافله ام
گفتگو در سکوت زیباتر
دستها در قنوت زیباتر
گر چه من بد ، ولی تو خوب منی
" ربنا اغفر لنا " ذنوب منی
در " رکوع و سجود " محتاجم
با تمام وجود محتاجم
" ذکر سبحان ربی الاعلی "
می کشاند مرا به سوی خدا
رو به معراج می روم آری
مثل حلاج می روم آری

روی دار نماز می رقصم
از همه بی نیاز می رقصم
کاشکی در جواب سجده ی من
این ندا می رسید بنده من
هر چه خم می شوی به درگاهم
من ترا سر بلند می خواهم
یک سلام از تو و جواب از من
همنشینی آفتاب از من
بعد از آن با ظهور این کلمات
می فرستم به مصطفی "صلوات"
روی دستان من "مفاتیح" است
حلقه ی ذکر عشق "تسبیح" است
بر لبم باز زمزمه گل کرد
ذکر تسبیح فاطمه گل کرد
تا نماز قبول حق باشد
دل به امید مستحق باشد
ای خدا در دلم تجلی کن
دردهای مرا تسلی کن
روح شیطان مرا زمین زده است
بین ما و تو نقطه چین زده است
دیگر از دست خویش دلتنگم
شاهد لحظه های بی رنگم
من کجا و اطاعت حیدر
من کجا و شفاعت حیدر
پای من تیر را چه می داند
رقص شمشیر را چه می داند
دل من وقف این و آن شده است
غافل از "صاحب الزمان" شده است
کاش وقت ظهور می آمد
از بلندای نور می آمد
تا که آیینه هست و قرآن هست
ذکر خیری هم از شهیدان هست
اقتدا بر شهید باید کرد
خویش را رو سپید باید کرد
سوره ی عشق را تلاوت کن
با امام شهید بیعت کن
تا به او متصل شوی روزی
جزء اصحاب دل شوی روزی

باز جان نماز و جان شما
آخرين حرف التماس دعا

اسماعيل سكاك_ قزوين
همراه_ ۰۹۱۲۸۱۶۲۴۹